

مرز سرخ

امروز چهاردهمین روز کشتار سیستماتیک در غزه است. عطش قاتلان بالفعل حاکم بر دولت حرامزاده را چیزی جز خون تازه کودکان فلسطینی سیراب نمی کند. ده ده که نه، صد صد زن و کودک بی گناه در "گتوی غزه" با آتش بی امان بازماندگان! "گتوی ورشو" به خاک و خون غلطیده اند و جهان متمدن! همچنان نظاره می کند.

آخر مردم فلسطین مجرمند! بخاطر آنکه درست شصت سال است که با سماجی غیر متمدنانه! تسلیم نظم نوین جهانی، چه نظم پسا جنگ دومی و چه نظم پسا جنگ سومی نشده اند و حاضر به واگذاری خانه و خاک خود به دشمن اشغالگر نیستند. آنان مجرمند! چرا که به ندای دمکراسی جرج دلبیو بوش پاسخ مثبت داده و در یک انتخابات دمکراتیک به جنبش ارتجاعی حماس رای داده اند.

آنها مجرمند و مجازاتی ابدی آنان را شایسته است، چرا که با مقاومت بی امانشان در مقابل یک قوم دست سازی شده دروغین، ماسک "قربانی" را از چهره "جلاد" به کناری افکنده اند و ستاره داوود را به جایگاه واقعی خود در کنار و در بالای صلیب شکسته باز گردانده اند. آری جرم اصلی و نابخشودنی فلسطینیها از قضا همین است. برآستی امروز چهره و رفتار این دولت نژاد پرست بیشتر خود "نازی ها" را تداعی میکند یا قربانیانشان را؟ اگر این دستاورد واقعی باشد که هست پس جرم! فلسطین هم به همان اندازه سنگین و نابخشودنی است. هم ان جرم و هم این مقاومت مبارکشان باد.

آنچه که بر مردم فلسطین رفته است و همچنان می رود اینبار موضوع سخن من نیست. مواضع هم در این رابطه دیگر راز پنهانی برای دوست و دشمن نیست. بر آن هم نبوده و نیستم که با هر فاجعه ای اینچنین که دیگر به سنت و قاعده تبدیل گردیده و تا روزی هم که این رژیم آپارتاید حیات دارد بی تردید ادامه خواهد داشت به میدان آمده و فریاد محکومیت ظالم و همدردی با مظلوم سرکنم و بعد هم با خیالی آسوده و با رضایت نفسی تهوع آور از اینکه مسئولیتم را در حد خود بجای آورده ام دوباره به زندگی بی غم بازگردم! نه نه شغل! من این نیست. شایسته من آنست که همچون همیشه و بی هیچ مصلحت جویی و تعارف سیاسی تمامی حرف را بر زبان آرم. اگر چه چندان با عقل تاجر مآب هم خوانایی نداشته باشد.

دغدغه من اما گرایش خطرناکی است که آرام آرام می رود تا جای خود را در میان بخشی از اپوزیسیون رادیکال رژیم "جمهوری اسلامی" نسبت به مسئله فلسطین و در تقابل عکس العملی با ایدئولوژی ارتجاعی جنبش حماس باز نماید. گرایشی که بدلائیل قابل فهم از سکوت در مقابل جنایات نفرت انگیز ایالات متحده در عراق و افغانستان و دیگر نقاط جهان آغاز کرده و در تداوم خود در یک موضعگیری تماما مبتنی بر تعادل قوای صرف سیاسی، به همسویی با مواضع و تبلیغات سراپا دروغ "سرمایه جنایتکار یهود" در رابطه با معضل فلسطین رسیده است. این همسویی در پروسه رشد خود می تواند که به مرز سرخ همکاری با شیطان نیز نزدیک گردد.

بدیهی است که منظورم مواضع منزجرکننده منتشره در سایت فارسی وزارت خارجه اسرائیل نیست. از اتفاق روانه شدن لمپنهای بی مایه ای که از تعداد انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کنند از میان اپوزیسیون به عمق فاضلابی را که شایسته آنان است، باید به فال نیک هم گرفت. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

سیاست خارجی اسرائیل و لابی مقتدر رسانه ای آن در سطح بین المللی، مبتنی بر کم رنگ کردن قتل عام در غزه هست. آنان که به خوبی بر غیر عقلایی بودن انتظار حمایت مستقیم از جنایت آشکارشان وقوف دارند، تلاش می کنند تا مسئولیت جنایت علیه بشریت را به تساوی میان جلاد و قربانی تقسیم کنند.

عین همین گرایش ضد انقلابی را ما خود در مرحله آغازین مقاومت مسلحانه در ایران شاهد بوده ایم . گرایشی که با سفلگی تمام یا تمامی مسئولیت سرکوب خونین دهه شصت را متوجه مقاومت مسلحانه می کرد و یا در منصفانه ترین ! قضاوت خود مسئولیت مطلق رژیم را با مقاومت مسلحانه تقسیم می کرد . تفاوت میان حماس امروز با مجاهدین آنروز بسیار است . استدلال مورد استفاده در هر دو مورد اما چندان فاصله ای کیفی با هم ندارد !

ایدئولوژی جنبش حماس یک ایدئولوژی ارتجاعی است . اینرا هر دانش آموز مدرسه انقلاب و ترقیخواهی باید که فهم کرده باشد . در اینجا اما در کشاکش قتل عام رذیلانه ای که نه اعضای جنبش حماس که زن و کودک و پیر و جوان فلسطینی را هدف قرار داده است و در میانه میدان جنگی ضد خلقی ، ضد انسانی و ضد اخلاقی که جریان دارد ، تقسیم مسئولیت میان حماس و اسرائیل ، اگر یک بند بازی حقیر در کادر سیاست تعادل قوایی معمول نباشد ، بی تردید یک اشتباه مهلک سیاسی و خالی از هر گونه صبغه انقلابی و انسانی است . اگر در ضدیت با امپریالیسم و صهیونیسم ، بهم ریختن " مرز سرخ " با رژیم برای هیچکس کوچکترین مشروعیتی نداشته و ندارد ، پس عین همین معادله در نقطه مقابل آن نیز صادق است . اگر در ضدیت و مبارزه بی امان با رژیم " جمهوری اسلامی " ، سکوت تاکتیکی در مقابل جنایات آمریکا و اسرائیل هم قابل فهم باشد ، همسویی تبلیغاتی و شاید هم عملی با شیطان به هیچ وجه مشروع نیست . مشروع نیست . مشروع نیست .

انقلاب پیش از آنکه به شیوه هایش در تصاحب قدرت سیاسی شناخته شود با " ارزش " هایش محک می خورد .

همین ارزشهاست که چریک مسلحی را به صفت انقلابی و پاسدار و سرباز و پلیس مسلح دیگری را به صفت ارتجاع و ضد خلق می شناسد و می شناساند . با حفظ و حراست از همین ارزشها هم هست که دیگر تفاوتی نمی کند که در دست عنصر انقلابی ساز باشد یا سلاح یا قلم ! که هر سه را راه یکی و آماج هم یکی است . چرا که عنصر تعیین کننده و شاخص انقلابی گری نه آن چیزی است که در دستها و بر شانه ها حمل می شود ، بلکه آنست که در مغز و قلب و روح انقلابی خانه گزیده و تبلورش را در کنش و واکنش و تنظیم رابطه هایش با جهان پیرامون و ملاء اجتماعیش می توان به وضوح تشخیص داد .

آنچه که در غزه جریان دارد عرق شرم بر پیشانی هر آنکسی که بهره ای هرچند اندک از انسانیت برده باشد جاری می سازد . من شرمنده ام ! از اینکه در درون میهنم هنوز قصابانی حاکمند که از ساطورهایشان همچنان خون جاری است . من شرمنده ام ! از اینکه در مقابله با شیطان و در غیاب انقلاب پرچم بر زمین اوفتاده را ارتجاع غصب کرده و ما به تماشا نشستیم . من شرمنده ام ! بخاطر خونی که از پیکر کودکان غزه بی وقفه جاری است و جهانی که به نظاره نشسته است .

من شرمنده ام !

بیژن نیابتی ، ۲۱ دیماه ۱۳۸۷